

تأملی در مفهوم و سیر شکل روشنفکری در ایران

# روشنفکری همان انتلکتوئلیسم نیست!

■ محمدامین حسن‌زاده

روشنفکری از جمله مفاهیمی است که برداشت عرفی آن با تعریف دقیق آن متفاوت است. در معنای عمومی اغلب به افراد تحصیلکرده و صاحب‌نظر در مسائل عمومی روشنفکر گفته می‌شود. کسی که سطح فکری بالاتر از عموم جامعه و تفکر داشته باشد اصطلاحاً روشنفکر خوانده می‌شود. فرهنگ دهخدا برای واژه روشنفکر معنای نوگرا را ذکر کرده و فرهنگ معاصر فارسی نیز این تعریف را ارائه کرده است...و معنای دوم فرهنگ معاصر فارسی یعنی «فرد معتقد به نقش و ارزش دانش و فرهنگ در پیشرفت جامعه و بهروزی مردم».

اما آنچه به عنوان انتلکتوئل خوانده می‌شود چیزی فراتر از تلقی عمومی نسبت به لفظ روشنفکری است. ریمون آرون تعریف واژه انتلکتوئل را با یک دسته‌بندی ارائه می‌کند. این جامعه‌شناس فرانسوی معتقد است بر اساس عرف اجتماعی جامعه روشنفکری به سه دسته تقسیم می‌شود:

الف) تولیدکنندگان اندیشه؛ مانند هنرمندان و متفکران مبتکر

ب) توزیع کنندگان اندیشه؛ مانند استادان دانشگاه و نویسندگان

پ) مصرف کنندگان؛ مانند دانشجویان

از نظر آرون کشورهای غربی خاستگاه دسته اول کشورهای غربی است و دسته سوم یعنی مصرف کنندگان عمدتاً متعلق به کشورهای اصطلاحاً جهان سوم است.

همین مسئله رویکرد آرون نسبت به مفهوم روشنفکری را نشان می‌دهد. به صورت پیش فرض این مفهوم در نسبت با غرب و مدرنیته قابل تعریف است. مفهوم نوگراییی و تجدیدگرایی نیز که با نام روشنفکری گره خورده و در واقع همین برداشت خاص از لفظ روشنفکری است که معنای آن اعتقاد به اندیشه تجدیدگرایی (مدرنیسم) مدنظر است.

این مفهوم در اروپا به عصر روشنگری گره خورده است. معنای مدرن روشنفکر و عمده معنای ارائه شده برای اینتیلیجنسیا، و البته تعریف دایره‌المعارف فارسی که «روشنفکر» را «اصطلاحی برای طرز فکر و تمایل عقلایی، آواذهمنشانه،اومانیتیستی و علمی رایج در اروپای قرن ۱۸ میلادی» می‌داند، ناظر به همین معناست. تعریفی که کانت از روشنفکری و روشنفکری ارائه می‌دهد نیز اشاره به همین معناست. کانت در رساله خود پیرامون «روشنگری»، اصالت دادن به عقل و فهم فردی و جزئی بشر را جان و روح روشنگری می‌نامد. او این تکیه اصالت بخشدین به عقل جزئی بشر را در مقابل تفکر دینی (که بر مبنای اصالت وحی الهی و نیازمندی بشر به هدایت آسمانی استوار است) و بینش مذهبی مطرح می‌کند و قرار می‌دهد.

بنای به توجیحات فوق می‌توان دو برداشت کلی از مفهوم روشنفکر را در جامعه ایرانی احصا نمود. تعریف نخست مربوط به ترجمه و گزین برداری لفظ انتلکتوئل است که مفهوم آن مروج اندیشه مدرنیته است. در مقابل برداشت عمومی نسبت به روشنفکری به مفهوم تحول خواهی و داشتن تفکر و ایده برای هدایت جامعه به مسیر صلاح است. طبق این مفهوم کلی می‌توان انبیا را نیز روشنفکران زمانه خود دانست که در اعتراض به رویه‌های اجتماعی موجود به دنبال اصلاح جامعه بودند. تعریف دکتر شریعتی از روشنفکر نیز تحت این مفهوم از معنای روشنفکر قرار می‌گیرد. شریعتی با انتقاد از ترجمه انتلکتولی که در ادبیات غربی رایج است، تغییر سبک یعنی کسی که دارای فکر ووش و بازان است، افرادی که محدود و متوقف نیستند، منجمد نمی‌اندیشند، روشن و باز فکر می‌کنند، زمان، موقعیت خود و وضعیت کشور را در کم می‌کنند و می‌توانند تحلیل و استدلال کنند، روشنفکران انسانی است که به وضع اجتماعی و به جایگاه خود آگاه است و این صفات موجب تعهد و مسئولیت او می‌شود. بنیانگذار انقلاب(ره) و مقام معظم رهبری نیز در مجموع روشنفکر را به همین معنای اخص یعنی کسانی که توان علم و فکری بالایی دارند و خواهان تحول و پیشرفت جامعه هستند، می‌دانند.

در هر دو مفهوم روشنفکری، صفت مستترکی نهفته که همان اعتراض به وضعیت موجود است. روشنفکر می‌کوشد تا موانع اجتماعی و سیاسی رسیدن به تحول را شناسایی و به آن اعتراض کند. اعتراض و نقد قدرت همواره یکی از مسائل اساسی در میان روشنفکران بوده است.

در ادامه به اجمال به سیر روشنفکری در ایران معاصر خواهیم پرداخت.

■ «نقد قدرت» یا «تحقیر جامعه»؟

شاید بتوان نخستین ظهور و بروز جریان موصوف به روشنفکری در ایران را به سال‌های مشروطه نسبت داد. در این سال‌ها، جریان‌هایی که خود را «انتلکتوئل» می‌نامید، با شعار تحول‌خواهی و غربی شدن خود را به عنوان رهبر فکری جامعه ایران معرفی کرد. این جریان نه تنها پیرو تثبیت اصالت فرهنگی ایرانیان و نماینده ایشان نبود، بلکه بیش از آن که نقدکننده «قدرت» باشد، به نقد رفتار اجتماعی ساکنان ایران پرداخت و با تحقیر و تضعیف فرهنگ وطنی مقابل غرب، در صدد فراگیری و تشبه به مدرنیته در همه شئون جامعه است. گرچه اصل انقلاب مشروطه حرکتی از جنس مردم بود اما متأسفانه جریان مصطلح به روشنفکری، خود را رهبر خودخوانده این نهضت اجتماعی دانست و شاید تلقی روشنفکرانه از حرکت مشروطه، در منحرف شدن اصل این حرکت بی تأثیر نبود.

در اصل می‌توان گفت جریان مشروطه که در ابتدا، حرکتی مردمی و با هدف رهایی از استعمار

و استبداد بود، با ورود و هدایت جریان روشنفکری غربی، دچار تحولات ماهیتی شد. روشنفکرانی چون طالبوف، ملک‌خان، تقی‌زاده و آخوندزاده که در واقع تربیت‌شدگان اروپا بودند، از یک سو با مدلیزاسیون جامعه و سیاست غرب، خواستار مشروطه بودند و از سوی دیگر مناسبات خود با حکومت را تقویت می‌کردند و بیش از آن که منتقد قدرتمند حامی توده‌ها باشند، حامی قدرت و منتقد توده‌ها بودند. برخی از این افراد با تشکیل محافل یا انجمن‌هایی، تلاش برای ایجاد اصلاحات در رفتار مردمی داشتند. فراموشخانه میرزا ملکم، لژ بسیاری و انجمن ادبیت از نمونه گروه‌ها و اهداف هشت پرده بوده است.

اصالت‌ابستگی جریان روشنفکری و خصوصاً زمانی که در عصر پهلوی با حکومت نیز قرابت یافت، به زودی با اصل نقد قدرت به عنوان یکی از مبانی روشنفکری دچار تناقض شد. اینجاست که تعبیر روشنفکری در «بیمار متولد شدن روشنفکری در ایران» مفهوم می‌یابد. به تبع آن فرایندهای رشد و فراگیر شدن پدیده‌ای به نام روشنفکری و آثار آن نیز شکلی بیمار گونه‌داشت و عادات روشنفکری غربی‌گرا، تا حدودی در جامعه نیز رسوخ کرد و شبهات و بیماری‌های رفتاری زیادی را بر جای گذاشت که یکی از واضح‌ترین آنها، تغییر سبک زندگی ظاهری مردم – در گویش و پوشش و پوشش – اصطلاحاً تأثیر پذیری از مدرنیزاسیون آن هم در حالی بود که هنوز در اندیشه و سطح تفکر، هیچ بهره و ذهنیتی از ماهیت مدرنیته و پایه‌های آن میان مردم شکل نگرفته بود. البته لازم به ذکر است در این دوران، معدود روشنفکران با گرایش‌های مردم‌دانه نیز به عنوان معترض و ناقد قدرت به حکومت، لب به سخن

## روشنفکران دینی

پس از زمینه‌سازی سال‌های منتهج به انقلاب، طبقه دیگری در روشنفکران به جامعه معرفی شدند که اصطلاحاً به «روشنفکران دینی» معروف شدند



گشودند که از میان آنها می‌توان به ملک‌الشعرای بهار، عارف قزوینی، میرزاده عشقی و... اشاره کرد.

ویژگی عمومی هر دو گروه روشنفکران، انتقاد جدی به نهاد دین به عنوان یک عامل تأثیرگذار بر رفتار اجتماعی است.

در انتهای دوره نخست پهلوی و با نفوذ اندیشه‌های کمونیستی در میان جامعه روشنفکری، اولین گروه روشنفکران چپ، ظهور و بروز یافتند. اسکندر میرزا و تقی‌ارانی را می‌توان دو تن از این روشنفکران نام برد. احسان طبری نیز از جمله نخستین روشنفکران جریان چپ و از شخصیت‌های مطرح حزب توده – مسئول شاخه ایدئولوژیک- بود. همه‌است که علاوه بر فعالیت سیاسی علیه رژیم ماکم، پژوهشگری بود که در زمینه فلسفه و تاریخ از مطالعات علمی داشت و از او کتب متعددی انتشار یافته‌اند.

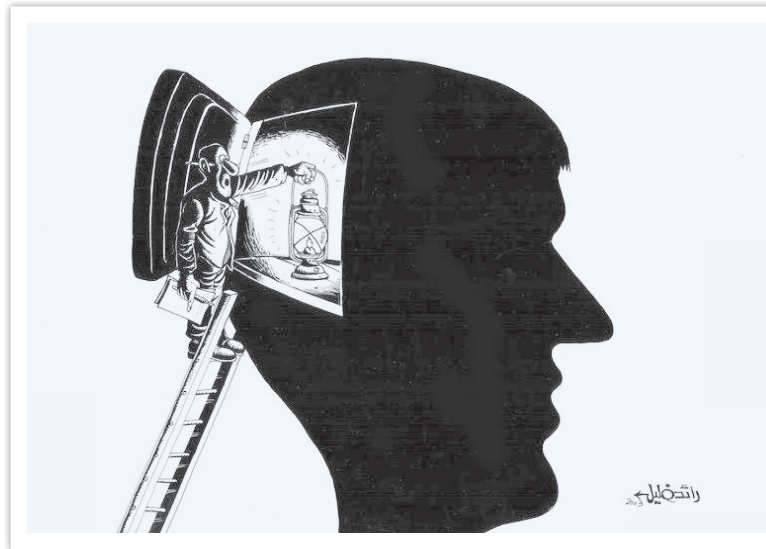
وضعیت تا حدود سال‌های انقلاب اسلامی ادامه داشت و گروه روشنفکران غربی حتی تا بعد از انقلاب نیز در جامعه اسلامی زیسته و از حیث فرهنگی برای تشبه جامعه با عقاید خود کوشیده‌اند.

■ روشنفکری دین‌مدار یا سکولار

پس از زمینه‌سازی سال‌های منتهج به انقلاب، طبقه دیگری در روشنفکران به جامعه معرفی شدند که اصطلاحاً به «روشنفکران دینی» معروف شدند. این دسته از روشنفکران همگام با روحانیون و وعاظ، رهبری نقد حکومت و نهضت مردمی را تا حدودی به دوش گرفته و با قلم و سخن خود مروج اندیشه انقلابی بوده‌اند.

علی شریعتی و جلال آل احمد را شاید بتوان نخستین افرادی نام برد که در طبقه‌بندی روشنفکران، قید «دینی» را می‌توان به آنها اطلاق نمود. آل احمد اعتقاد داشت: «روشنفکری است که فارغ از تعبد و تعصب و به دور از فرمانبری، اغلب نوعی کار فکری می‌کند و نه کار بدنی، و حاصل کارش را کمتر به قصد جلب نفع مادی در اختیار جماعت می‌گذارد.» او حتی کتابی مستقل با نام «در خدمت و خیانت روشنفکران» نوشته است که در آن ضمن انتقاد از فضای روشنفکری آن عصر، نهایتاً به این تحلیل می‌رسد که تنها در صورتی پیروزی حاصل می‌شود که روشنفکران، به جای زُست‌های ضددینی، با روحانیت و دینداران همراه شوند.

شریعتی نیز ضمن بازتعریف روشنفکری به نفع



# اندیشه

## اصالت

اصالت و ابستگی جریان روشنفکری و خصوصاً زمانی که در عصر پهلوی با حکومت نیز قرابت یافت، به زودی با اصل نقد قدرت به عنوان یکی از مبانی روشنفکری دچار تناقض شد. اینجاست که تعبیر رهبری مبنی بر «بیمار متولد شدن روشنفکری در ایران» مفهوم می‌یابد. به تبع آن فرایندهای رشد و فراگیر شدن پدیده‌ای به نام روشنفکری و آثار آن نیز شکلی بیمار گونه‌داشت

ازادی خواهی، می‌کوشد تا تفاسیر رایج در جامعه را از این مفهوم بردارد؛ «تو کجای تاریخ قرار گرفته‌ای؟ اگر این را بفرمهی روشنفکری، و می‌بینم بسیار کمند که این را دقیقاً بتوانند از زبانی کنند و نیز در چه جایی؟ در چه جایی یعنی چه؟ یعنی در جامعه خودت در میان قطب‌های مختلف و جهت‌های مختلف دشمن‌ها، دوست‌ها، بالاها و پایین‌ها در تمام این خطوطی که به تو می‌پیوندند چه وضعی دارد چه جایگاهی داری؟ این را همه می‌فهمند?... بسیار کمند کسانی که بدانند کجا قرار دارند... روشنفکر در یک کلمه کسی است که نسبت به «وضع انسانی» خودش در زمان و مکان تاریخی و اجتماعی‌ای که در آن است خودآگاهی دارد و این «خودآگاهی» جبراً و ضرورتاً به او احساس یک مسئولیت بخشیده است.»

شریعتی در جلدی دیگر، رسالتی خداگونه و پیامبر گونه برای روشنفکر قائل می‌شود: «روشنفکر – به معنای مطلق – خداگونه‌ای» است در «جهان» – پیامبر گونه‌ای» است در «جامعه» و «امام‌گونه‌ای» است در تاریخ روشنفکری نه فلسفه‌است، نه علم، نه فقه و نه ادب و هنر بلکه در یک کلمه «علم هدایت» است و نوعی «نبوت» که نه چون فلسفه‌ذهنیت‌سازی است و نه چون علم، نقش صورت اشیا و روابطشان است در ذهن، اینچنان که هستند بلکه علم «شدن» است و خیر دادن از «راه» که از «خودآگاهی وجودی» آدمی سرچشمه می‌گیرد و بنابراین در ذات خود «دعوت» را به همراه دارد و بنابراین «مسئولیت» را.»

البته هم دکتر شریعتی و هم جلال آل احمد را می‌توان در زمره روشنفکران دینی قرار داد که هر چند از یک سو از اسلام گرائی‌ایی چون اقبال لاهوری تأثیر گرفته‌اند اما کمابیش تحت تأثیر اندیشه‌های چپ‌گرایانه نیز بوده‌اند. شریعتی از جای‌جای نوشته‌های خود از دین سوسیالیسم تمجید می‌کند و حتی شخصیت‌های دینی را نیز با صفات چپ‌گرایانه تحلیل می‌کند. جلال آل احمد نیز که خود زمانی رسماً عضو حزب توده بوده است.

یکی از مهم‌ترین مسائلی که روشنفکران در ایران – و البته برخی دیگر از کشورهای شرقی – با آن درگیر شدند، مسئله چالش با مدرنیته بود. برخی روشنفکران که متأثر از آموزه‌های بومی و دینی بودند، برخلاف جریان غالب بر آن شدند تا واژه روشنفکران را از بقید و انحصار «مدرنیته» خارج کرده و چنین تداعی کنند تا فارغ از پایبندی به فلسفه مدرن و وابستگی به بینش تمدنی غرب نیز می‌توان رسالت روشنفکری را بر اساس چارچوب‌های ملی و مذهبی به‌جا آورد. حرکتی که از آن می‌توان به جریان «حیاگری» نیز اشاره کرد. بنابر این تعریف، در دهه‌های منتهی به انقلاب اسلامی، حتی می‌توان گفت جریان روحانیت نیز که به صورت سیستماتیک وارد نقابلی با واژه روشنفکری شدند، بخشی از روشنفکری دینی را مورد هدایت قرار داد. آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله طالقانی نمونه‌ای از روشنفکران دینی دباینگر اجتماعی در آن دوران طبق این تعریف جدید قابل دسته‌بندی هستند. شخصیت امام خمینی(ره) نیز که ضمن نقد به جریان‌های فکری سنتی حاکم بر حوزه‌های علمیه، به لزوم احیای تفکر دینی و انقلابی بر اساس آموزه‌های شیعی تأکید می‌ورزید، و به تقابل علنی با مبانی قدرت حاکمه – با رویکرد اسلامی و نه مدرن – زعامت فکری جریان روشنفکری دینی را به عهده داشت.

جریان روشنفکری معمم نیز در برهه انقلاب همگام با روحانیت نهضت را به پیش برد. امثال مرحوم شریعتی و بازرگان از جمله روشنفکرانی بودند که در زمان انقلاب با جریان روحانیت همگام شدند. حتی دکتر شریعتی، جریان روحانیت را از حیث مقابله با استعمار در عمل موفق‌تر از مدعیان روشنفکری می‌دانست: «من ادعا می‌کنم در تمام این دو قرن گذشته در زیر هیچ قرار داد استعماری امضای یک آخوند نرفته نیست؛ در حالی که در زیر همهٔ این قرار دادهای استعماری امضای آقای دکتر و آقای مهندس فرنگ‌رفته هست.»

به هر حال روشنفکری در ایران همواره بین دو مفهوم در کناکش بوده است. مفهوم اول دغدغه‌مندانی که می‌کوشیده‌اند ایران را با توجه به داشته‌ها و عناصر هویتی خود به دوران اوج رسانده و با نقد استبداد و استعمار به سمت احیای تمدن ایرانی اسلامی گام بردارند. در مقابل مفهوم دوم روشنفکری یا انتلکتولیسم، ضمن پذیرفتن چارچوب عقاید مدرنیته، سعی در نه‌ایندنه ساختن فرایند مدرنیزاسیون در جامعه خود دارد و نه تنها به مفاهیمی چون استعمار اعتقاد ندارد، بلکه در دامن استعمار پرورش یافته یا تحت القانات تجدیدگرایانه، ضمن بی‌تفاوتی یا حتی نقد ست‌های اجتماعی به اجرای این پروژه می‌پردازد.

### درنگ



یادداشتی از حجت‌الاسلام والمسلمین خسروپناه

## طبقه‌بندی علوم، کلید فهم تحولات بشری

**علوم زیستی**: پدیده‌های گیاهی و حیوانی پایه تعبیر دقیق‌تر پدیده‌های زیستی و دارای حیات در این علوم مطالعه می‌شوند. علوم زیستی مانند زیست‌شناسی، علوم اعصاب، جانورشناسی، گیاهشناسی، ژنتیک، مثل‌آژن هم در نبات وجود دارد هم در حیوان و انسان، اما در جمادات وجود ندارد زیرا مباحث ژنتیک، مربوط به موجود سلولی است و سلول در موجودات مرتبه نباتی و مراتب بالاتر از نبات وجود دارد.

اول: طبقه‌بندی بر اساس علوم موجود و محقق دوم: در یک طبقه‌بندی کلی، علوم بسری را جامعه، طبیعت و خدا. البته این طبقه‌بندی مبتنی بر تعریف خاصی از انسان است و تاکنون علوم را بر این مبنا طبقه‌بندی نکرده‌اند.

دوم: در یک طبقه‌بندی کلی، علوم بسری را می‌توان به دو دسته علوم مرتبه اول و علوم مرتبه دوم تقسیم کرد. علوم مرتبه اول، علوم هستند که موضوع آن پدیده‌ها است و به بحث پیرامون آنها می‌پردازند. موضوع علوم مرتبه دوم، علوم مرتبه اول است و درباره آنها بحث می‌کنند. این علوم عبارتند از تاریخ علوم و فلسفه علوم، یعنی تمامی علوم حتی فلسفه هم فلسفه دارد.

علوم مرتبه اول پدیده‌ها را از سه جنبه مورد بررسی قرار می‌دهند:

الف. هستی‌شناسی پدیده‌ها

ب. رابطه‌شناسی و نسبت‌سنجی بین آنها

ج. کارکردشناسی پدیده‌ها

■ **هستی‌شناسی پدیده‌ها**

هستی‌شناسی پدیده‌ها، فلسفه‌های امور هستند که هم به‌اصل هستی‌شناسی می‌پردازد و هم به هستی‌شناسی پدیده‌ها. همه پدیده‌ها‌اعم از حقیقی و اعتباری، نظیر هستی‌شناسی حیات، هستی‌شناسی نفس، هستی‌شناسی زبان، هستی‌شناسی خلق، هستی‌شناسی جامعه، هستی‌شناسی معرفت، هستی‌شناسی حق و حقیقتهای موجودند. این بحث‌ها را از سه جنبه مورد

## درنگ

پدیده‌های انسانی مختص و روابط آنها در علوم انسانی بحث می‌شود. علوم انسانی در بحث از این پدیده‌ها به دو گونه عمل می‌کند: یا صرفاً گزارش پدیده‌های انسانی هستند یا توصیه‌هایی نیز برای عمل است. گزارش پدیده‌های انسانی، علوم تاریخی شمرده می‌شوند، اما اگر علاوه بر توصیف و توضیح باشد یا مربوط به حیثیت بینشی باشد یا مربوط به مختصات بینشی، مربوط به جنبه نگرشی است؛ مختص بینشی انسان، ادراک خیالی و ادراک عقلی انسان را شامل می‌شود.

هرچند انسان از ادراک حسی هم برخوردار است، اما برخی قوای حسی نظیر بینایی و بویایی در برخی حیوانات قوی‌تر است. ادراک خیالی نیز مختص انسان است و حیوانات وجود داشته باشد اما با نبات و رکود همراه است ولی بشر از ادراک خیالی و عقلی خاصی برخوردار است که دیگر موجودات ندارند. ادراک خیالی بشر نه تنها لذات و رکود ندارد، بلکه تکامل‌پذیر و خلاق است و لذت

علوم هنر از آن ناشی می‌شود. ادراک عقلی نیز منشأ علوم فلسفه و مسائل استنباطی است.

۲- مختصات منشی انسان، مربوط به جنبه درونی است؛ مختصات منشی همان ویژگی‌هایی است که بشر به واسطه آنها، فضایل و ردایل، نظیر زنتی ظلم و زیبایی عدالت را در کم می‌کند و اخلاقیات شکل می‌گیرد.

بینش‌ها و منش‌ها از آن جهت که معرفت و شناخت محسوب می‌شوند، ممکن است جنبه ارادی و اختیاری نداشته باشند و گاهی هم جنبه ارادی دارند.

■ **کارکردشناسی پدیده‌ها**

تا اینجا به تبیین هستی‌شناسی پدیده‌ها و رابطه‌شناسی پدیده‌ها پرداختیم، اینک به تبیین کارکردشناسی پدیده‌ها خواهیم پرداخت.

علمی‌که به کارکردشناسی پدیده‌های پ‌پردازند به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- کارکردشناسی پدیده‌های مرتبط با انسان و حیوان که همان علوم پزشکی و دامپزشکی هستند.

۲- کارکردشناسی پدیده‌های مرتبط با طبیعت، نظیر علوم مهندسی، اعم از مهندسی کشاورزی (نباتات)، مهندسی سدسازی و مانند آن که به مهار و کنترل طبیعت می‌پردازند.

شایان ذکر است که علوم الهیاتی را از یک سو می‌توان قسمی متمایز از علوم انسانی و از دسته فلسفه امور و هستی‌شناسی پدیده‌ها دانست که به بررسی و شناسایی پدیده‌های ماورایی می‌پردازد. اما از سوی دیگر می‌توان آن را جزو علوم انسانی قرار داد چراکه رابطه با خداوند و ماوراءطبیعت از حیث پیش و منش و کنش، از مختصات انسان است.

با توجه به مجموع مباحث تاریخی و تحلیل‌های منطقی که تاکنون بیان شد، به لحاظ منطقی می‌توان علوم انسانی را این‌گونه تعریف نمود: «علوم انسانی، علمی هستند که به بحث پیرامون مختصات بینشی، منشی و کنشی انسان می‌پردازند و علوم رفتاری و اجتماعی، بخشی از علوم انسانی است.»

منبع: خبرگزاری مهر